



## فلسفه فوکو خواب آور نیست

فلسفه در اصل راهی سخت و دشوار است. فلسفه پناهگاه نیست و نوازش نمی کند ولی ما به این دشواری و سختی نیاز داریم. از فلسفه توقع زیادی نباید داشت. فلسفه با درد زائیده میشود و با درد میماند. به این جهت است که هیچ فیلسوفی نیست که در زمان خود آسوده زندگی کرده باشد. گاهی ممکن است که فلسفه فیلسوف را تسلی بدهد اما ابتدا بنیاد هستی را زیر و زبر میکند. تفکر، شعر، دین و هنر بنیاد هستی انسان را زیر و زبر می کنند

متفکران و به خصوص فلاسفه معاصر را به دو دسته می توان تقسیم کرد. برخی فلسفهها هستند که به آسانی خوانده می شوند و آرامش میدهند و خیال ما را راحت میکنند و به احساسات ما خوش-آمدی میگویند اما فلسفههایی هم هستند که ما را به حیرت میاندازند و آسایش ما را بر هم می-زنند و پندارهای انباشته ما را بر ملا می سازند و شاید گروههای بسیاری از مردمان را آزرده و ناراضی کنند. به این مناسبت بود که سقراط خود را خرمگس آتن می خواند. او میخواست به مردم آتن نشان دهد که در مسیر طوفان خوابیدهاند. نیچه هم وقتی میگفت که شما خدا را کشتهاید، به معاصران و مخاطبان خود میگفت شما دروغگوئید، دو روئید و حقیقت را کتمان میکنید. فوکو از دسته دوم این متفکران قلمداد می شود. او نمیخواهد و نمیتواند همه مشکلات جهان را حل کند بلکه برای چیز دیگری آمده است. او آمده است که چیزی از حقیقت زمان جدید و معاصر را به ما بگوید. فلسفه فوکو، فلسفه خواب آور نیست اما من فوکو را نمیخوانم که با آن مشکلات جامعه را حل کنم. من فوکو را میخوانم که دریابم چگونه عالم امروز، عالم اراده به سوی قدرت شده است. آنچه فوکو در مقام فیلسوف در مورد جامعه فرانسه میگوید، راجع به جهان هم تا حدی قابل اطلاق است.

البته آنچه فوکو راجع به ایران نوشته است، چندان عمیق نیست. او گرچه به انقلاب اهمیت داده است اما به درستی نمیداند اهمیتش از کجاست. به این جهت من به مضمون نظر او در این باب کاری ندارم بلکه لحنش در برابر مخالفان و تحمل و احترامش قابل توجه است و آدم را به حیرت می-اندازد. او نقاد قرن 18 است و میخواهد ببیند آینده تاریخ غرب چه خواهد شد پس باید به حوادث مهم زمان توجه کند و

البته بیدیشد که انقلاب ایران از کجا سر برآورد و چرا رخ داد. او گوش به زنگ بود که صدایی در جهان برخیزد و به این جهت وقتی در کشور ما انقلاب اسلامی روی داد او به عنوان فیلسوف به شرح حادثه و بیان آن پرداخت. وقتی من به فیلسوفی مثل فوکو نگاه میکنم، هیچ وقت فکر نمیکنم که با او موافقم یا مخالفم بلکه میپرسم از او چه میتوانم بیاموزم و آیا از آنچه او میگوید در روش‌نساختن پرسش خود چه بهره‌ای میتوانم ببرم یا لاقلاً کتاب هایش را میخوانم که در خواب نمانم.

راهی که ما امروز برای پیشبرد علم کشور انتخاب کرده‌ایم، اگر بیراهه نباشد، راهی ناهموار و پر از پستی و بلندی است. علم، برنامه می‌خواهد و با کارهای پراکنده چند دانشمند و پژوهنده به سامان نمی‌رسد هرچند که همین کارها در حدّ خود لازم و گاهی مغتنم باشد. ما ظاهراً هرگز در باب شرایط رشد و پیشرفت علم فکر نکرده‌ایم و نسبت علم یا جامعه و زبان را در نظر نیاورده‌ایم و به این جهت تعجب نمیکنیم که هرچه راجع به علم گفته شود، آن را به علمسنجی و ضرورت آن برمی‌گردانند و حتی مطلب را در تلویزیون مورد بحث قرار میدهند. باز هم در نظریشان از حدّ علمسنجی و ISI فراتر نمی‌رود و گاهی مثلاً میگویند مقاله باید به زبان انگلیسی نوشته شود، همانطور که در زمان بوعلی سینا به زبان عربی مینوشتند. من نمیگویم نباید نوشته شود بلکه به این باید فکر میکنم. من برای این نیچه و فوکو میخوانم که باطن این پندارها را نشان میدهند. علاوه بر این ما باید از اسلاف خود و از حکمت قدیم درس تواضع بیاموزیم و حدّ و قدر خود را بازشناسیم و اگر در مورد علم و شرایط پیشرفت آن نظر میدهیم، اندکی مطالعه کرده باشیم و بدانیم که در چه باب سخن میگوییم. نوشتن به این زبان یا آن زبان در حدّ خود مهم نیست. اگر چیزی برای نوشتن داریم، به هر زبانی که بنویسیم، خواننده میشود و اگر چیزی برای گفتن نداشته باشیم، به هر زبانی که بنویسیم، خواننده نمی‌شد. اکنون که هشت صدمین سال تولد مولوی است به مناسبت بگویم که مولوی به فارسی نوشته شده است و امروزه در آمریکا میلیونها خواننده دارد. من طرفدار حرف ساده‌های هستم که از خواب بیدارمان کند، نه حرفهای آرایش‌شده نوازشگری که خواب‌آور باشد. فیلسوف، تجربه‌گر تاریخ است اما کسی که سخن تبلیغاتی میگوید، به هر زبانی بگوید، اثر ندارد یا حداکثر اثر موقت دارد.